

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۱۱ اپریل ۲۰۱۲

## به جواب شبنامه نویس و افشای ماهیت پلیدی

یا

## توطئه انقیاد طلبان جبون و ننگنامه آنها

۲۸

به ادامه گذشته:

خلاف "پیکار" که فردی است کودن با ضریب هوش کم، لجوج و خیره سر مگر مؤدب و نترس، عاشق انجام کارهای بزرگ بدون آن که ظرفیت فکر کردن به نتیجه و عواقب آن را داشته باشد؛ زنده یاد "سخی" یکی از مستعدترین و کوشاترین کادر های کوهدامن بود.

وی که به لحاظ درجه تحصیل از صنف دوزادهم آنهم از لیسه "سرای خواجه" و با در نظر داشت معارف نامتوازن افغانستان، اندکی قبل از کودتای ثور فارغ شده و به حیث مأمور در تهیه ارزاق اجرای وظیفه می نمود، تا سال ۵۷ یعنی تا قبل از فاجعه ثور، در جمع یکی از ده ها کادر مبتدی محفل زنده یاد "کلکانی" در سرای خواجه به شمار می رفت.

در آن زمان در محفل زنده یاد "کلکانی" از لحاظ تشکیلاتی تمام بار مسؤولیت کوهدامن را یک کمیته سه نفری متشکل از زنده یادان «پردل، خیر جان و معلم صاحب "س"» زیر نظر مستقیم زنده یاد "عزیز پغمانی" به عهده داشتند. به دنبال تشدید سرکوب و کشتار از طرف دولت دست نشانده با ایجاد "ساما" و اشتغال بیش از پیش اعضای "ساما" به ویژه افراد و کادر های کوهدامن و کوهستان به فعالیت های نظامی؛ دولت دست نشانده ضربات پیهمی را بر سازمان وارد نموده در واقع می توان نوشت، سرعت و ساحة از دست دادن کادر های سیاسی – نظامی به تناسب پرورش و جایگزینی مناسب آنها در تمام افغانستان، به ضرر انقلاب و مبارزه انقلابی روز تا روز ادامه می یافت.

در چنین شرایطی وقتی اولین کنگره سازمان در سال ۵۹ دایر گردید، به علاوه آن که از اعضای مؤسس سازمان در بین آنهائی که در کنگره حاضر بودند بیش از دو نفر وجود نداشت و به علاوه آن که رهبر و بنیانگذار "ساما"

زنده یاد "مجید کلکانی" بعد از تحمل شکنجه های زیاد در آستانه مرگ قرار داشت، از سه عضو کمیته اساسی کوهدامن که بنا بر شناخت نزدیکی که با آنها داشتم حتماً در شرایط کاملاً عادی نیز رهبری هدفمند چنان جنبشی از عهده آنها ساخته نبود، تنها یک نفر که زنده یاد "پردل" باشد تا آن زمان زنده بود.

هنوز چند صبحی از تدویر کنگره نگذشته بود که زنده یاد "پردل" نیز به شکل اسرار آمیزی مفقود گردید. مفقودی و فقدان زنده یاد "پردل" که حد اقل برای جم غفیری از مردم کوهدامن می توانست مورد احترام باشد از یک سو و بهانه هائی که عده ای از افراد زیر عنوان خونخواهی "پردل" به راه انداختند از سوی دیگر، شرایطی را در کوهدامن به خصوص در کلکان، آقا سرای و قره باغ به وجود آورده بود که هر لحظه امکان درگیری های خونین و در نتیجه اضمحلال کامل واحد های تشکیلاتی "ساما" در کوهدامن به وجود آمده بود، در چنین شرایطی زنده یاد "سخی" که در شرایط عادی و در موجودیت کادر های اولی در بهترین صورت شاید قومندانی نیروهای مسلح سازمان در کلکان به وی سپرده می شد، با درک مسؤلیت تاریخی اش و با کمک و همکاری رفقای کمیته مرکزی سازمان که هیچ بدیل دیگری را به غیر از وی در منطقه نمی شناختند، پیشقدم شده، مسؤلیت هائی را به دوش می گیرد که هیچ نوع آمادگی اعم از مطالعاتی و یا ذهنی برایش تدارک ندیده بود. مسؤلیت حفظ سازمان در منطقه، مسؤلیت نظامی سازمان در کل آنهم در بطن و در جوشا جوش جنگهای مسلحانه.

تا جایی که این قلم از اوضاع و گزارشات آن زمان می تواند اطلاع داشته باشد، مشکلات زنده یاد "سخی" در آن مقطع تاریخی می توانست به ده ها مورد برسد که چند مورد مشخص آن را به مثابه نمونه یاددهانی می نمایم:

نخستین مشکل زنده یاد "سخی" سطح فهم پائین و برداشت سخت محدودش از علم انقلاب یعنی "مارکسیزم، لنینیسم، اندیشه مائو تسه دون" بود. اگر قرار باشد معیار را بر آن قرار دهیم که جهت پیشبرد امر انقلاب، اولتر از همه باید با دانش انقلابی حد اقل در آن سطحی که بتواند پایه و مبنای "خود فراگیری" قرار گیرد، مسلح بود در مورد زنده یاد "سخی" به جرأت نوشته می توانم که نه تنها وی در آن زمان به چنان درجه ای نرسیده بود، بلکه حتی سالها بعد حینی که بعد از کنفرانس سرتاسری مجبور شد به درسهائی که برای تمام افراد خطا کار جهت تجدید تربیت آنها دایر شده بود و این قلم نیز در آنجا در دو زمینه تاریخ و فلسفه همکاری هائی با آنها داشتم، حضور یابد هنوز هم با همان مشکلات فکری برخاسته از سطح پائین علم انقلاب سخت دست به گریبان بود.

آن زنده یاد وقتی که بار مسؤلیت ها بر دوشش افتاد تا آنزمان نه تنها چیزی از فراگیری "مارکسیزم منسجم" به گوشش نخورده بود و اگر یکی دو کتابی را هم قبل از آغاز و تشدید درگیری های مسلحانه خوانده بود، هسته های انسجام، توالی و نظم در انتخاب آن کتابها اصلاً وجود نداشت، بلکه به نسبت پائین بودن سطح جنبش در کل در زمینه کار تشکیلاتی در شرایطی که جنگ توده ئی جریان داشته باشد، وی نیز کمبود ها و کاستی های جدی و مهلکی را با خود حمل می نمود.

دومین مشکل زنده یاد "سخی" در همان مقطع، کار یک روشنفکر- از دید رفقاء و مردم عادی کوهدامن وی روشنفکری بود که به مکتب رفته و به خانه آمده بود بدون آن که از سابقه "یاغیگری" برخوردار باشد- در جو و فضائی است که در همه جا "تفنگ حرف اول و آخر را می زند". در چنان شرایطی با در نظر داشت حاکمیت عملگرایی بین آحاد اعضای سازمان، هواداران و متحدین آن، خلاف زنده یاد "پردل" که بین "یاغی های زمان" حرفی برای گفتن داشت، زنده یاد "سخی" از چنان پشتوانه ای برخوردار نبود چه گذشته از آن که به اصطلاح دوره یاغیگری را قبل از فاجعه ثور سپری ننموده بود، در تمام فعالیت های عملی و درگیری های مسلحانه ای که شرکت هم نموده بود، بنا بر رعایت اصل مخفی کاری نامی از وی به میان نیامده بود.

سومین نکته تعلق خانوادگی زنده یاد "سخی" بود. در این رابطه هر چند از دید قومی، اقوام و خویشاوندان آن زنده یاد از لحاظ عددی قابل محاسبه بود، مگر بر مبنای حاکمیت معیار های فنودالی و خرده مالکی در منطقه، آنها نه تنها به طبقات بالائی جامعه روستائی تعلق نداشتند بلکه در اقتصاد خرده مالکی در روستا هم در موقعیتی قرار نداشتند، تا برای مردم عادی اطاعت از آنها یک امر طبیعی جلوه نموده به غرض رهبری مردم محل و یا قریه های اطراف حرفی برای گفتن داشته باشند.

چهارمین نکته را می توان در زندگی آرام و بدون از درگیری ها و یاغیگریهای فامیل "سخی" قبل از آن سالها دانست. آنهایی که با روانشناسی مردمان محل آشنائی دارند می توانند بفهمند که در آنجا مردم محل برای تمام آنهایی که با خود شان و یا کسی از افراد خانواده شان سابقه "یاغیگری" داشت، نوعی احترامی قایل بودند که برای دیگران قایل نبودند. چنانچه بودند خانواده هائی که در آن امر از سرمایه های مبارزاتی پدران خویش سود می جستند و یا کسانی که خود عمری در تقابل با دولت قرار داشته و بر روی سرمایه پدران افزوده بود و یا هم کسانی که خودشان از دهه ها بدان سو، بین مردم از چنان اعتباری برخوردار بودند؛ عکس تمام آن خانواده ها که در تمام موارد چشم مردم عادی به طرف آنها معطوف می گردید، زنده یاد "سخی" از چنان پشتوانه ای برخوردار نبود. چه نه پدرانش از چنان گذشته ای برخوردار بودند و نه هم کسی از فعالیت های مبارزاتی خودش زیاد اطلاع داشت.

پنجمین نکته، موجودیت ده ها به اصطلاح یاغی و سرکش در منطقه که برخی از آنها هم انقلاب و مبارزه انقلابی را تا سطح تقابل های لومپنانه و در بهترین صورت همان یاغیگری بدون هدف پائین می آوردند و هم چندین میل تفنگ سازمان را که از مصادره لوای تقویتی "حسین کوت" در دست داشتند، بی میل نبودند همه را زیر زده و برای اشاعه لومپنیزم از آنها سود بجویند، مشکل دیگری بود که "سخی" جوان و بی تجربه با دانش محدود خود می بایست با آنها دست و پنجه نرم می نمود.

ششمین نکته ای که برای "سخی" مشکل آفرین شده بود، طیف وسیع و گسترده روابط زنده یاد "کلکانی" با دوستان عدیده اش در طول ۲۵ سال مبارزه مخفی وی علیه رژیم های حاکم بود. این طیف آنقدر وسیع و گسترده بود و هریک از آنها بدون آن که رشد و تکامل زنده یاد "کلکانی" را در بستر زمان در نظر بیآورند، خود را چنان با زنده یاد "کلکانی" و یا بعد تر با زنده یاد "پردل" نزدیک احساس می نمودند که نه می خواستند و نه هم فهم آن را داشتند تا به روابط سازمانی و تشکیلاتی گردن گذاشته، اتوریته و انضباط یک جوان عادی را پذیرا بگردند. بلکه تقریباً همه آنها به شکلی از اشکال چنین انتظار داشتند که در غیاب زنده یاد "کلکانی" زنده یاد "فقیر"، زنده یاد "پردل" و ... تمام جوانها باید از آنها حرف شنوی نمایند. یا به صورت ساده تشکیلات "ساما" را دفن و سلسله مراتب کاکگی را جایگزین آن نمایند.

در چنان جو و فضائیت که زنده یاد "سخی" به عنوان یک اجبار تاریخی به وظایفی گمارده می شود که هیچ نوع آمادگی برایش نگرفته است.

شب فردای مفقودی زنده یاد "پردل" سخی مجبور است:

روابط تشکیلاتی کوهدامن را نه تنها حفظ بلکه سروسامان داده، کورسهای آموزشی آنها را جلو ببرد.

توطئه هائی را که زیر نام خونخواهی "پردل" به راه افتاده خنثا نماید. به خصوص آنهایی را که به همان بهانه می خواستند مایملک "ساما" را زیر بزنند، متوجه عواقب کار شان ساخته بدون آن که کار به درگیری و کشت و کشتار بکشد از مالکیت "ساما" صیانت نماید.

جنگ مسلحانه ای را که به راه افتاده و همه روزه بیشتر از پیش شدت می گیرد، پیش برده رهبری درست نماید.

جواب خانواده ها و فامیل هائی را که عزیزان خویش را در مقابله با دشمن از دست می دهند، و برخی از آنها تا زمانی که پسران شان زنده هستند به تفنگش افتخار می نمایند، مگر به مجرد کشته شدن یخن مسؤل منطقه را می چسبند که چرا "فرزندش را به کشاندن داده است"، بدهد.

جلو لومپنیزم را که به گفته لنین در همچو شرایطی می تواند حتا پرولتاریای آگاه را به لومپن پرولتاریا تبدیل نماید، گرفته و نگذارد با حاکمیت لومپنیزم امنیت منطقه که بر دوش نیروهای سازمان افتاده است، از بین رفته اعتماد توده ها نسبت به سازمان از بین برود.

تمام گروههای مسلح سازمان در کوهدامن را مطیع ضوابط تشکیلاتی ساخته، امر توزیع سلاح و خلع سلاح افراد ناباب را کنترل نماید.

در جلسات مرکزیت سازمان شرکت کرده، ضمن حفظ رابطه کوهدامن با مرکزیت سازمان بنا بر مقامی که سازمان به وی سپرده بود، پاسخ نیازمندی های نظامی سازمان را در تمام عرصه ها آماده نماید.

با توطئه گری های اخوان در منطقه که تازه جای پای باز کرده بودند، مقابله نموده، نگذارد تا کار به برخورد های مسلحانه بینجامد.

از نفوذ دولت و آمد و رفت عناصر و افراد نفوذی آن در چنان منطقه ای اگر نمی تواند جلو گیری نماید، حد اقل آنها را به شدت تحت کنترل خود بیاورد.

تمام این کار ها و ده ها مورد دیگر را در بطن ادامه جنگ علیه اشغالگران روسی و مزدوران غرب یعنی اخوان به پیش ببرد.

شما را نمی دانم که چگونه قضاوت خواهید کرد، برای من با تمام آنچه که تذکر دادم و با شناختی که از سطح فهم و آگاهی "سخی" داشتم و دارم، در صورتی که وی قادر می شد همه را موفقانه انجام دهد، باید می پذیرفتم که تمام داستان های اساطیری که زیر عنوان معجزه ذکر گردیده از شق القمر گرفته تا شکافتن دریای نیل، همه واقعیت های انکار ناپذیر تاریخی بوده اند.

من نه قصد دفاع از زنده یاد "سخی" را دارم و نه هم به فکر توجیه عملکردهای وی می باشم، فقط می خواهم توجه خوانندگان را به این نکته جلب نمایم که وقتی زنده یاد "رهبر" در مورد "سخی" و طیفی که با "سخی و پیکار" نامشان به هم گره خورده، می نویسد:

*«... از یک جانب رفقای اشتباه کار ما با لجاجت به اشتباهات خود چسبیده اند و حاضر نیستند خود پیشقدم انتقاد کردن از خود و اصلاح خود شوند این مسأله که بار ها برای آنها تذکر داده شده هیچ گونه تأثیری در شیفتگی و عاشق پیشگی آنها برای اشتباه و انحراف شان تزلزلی وارد نکرده. آنها عاشق و شیفته انحراف خود هستند. آنها حاضر نیستند حتا با مرگ خود هم از انحراف خود ببرند...» - رهبر- ساما در آئینه قدنمای اندیشه و کردار رفیق مجید- ص ۹۲ -*

دیالکتیکی و انقلابی خواهد بود هرگاه کاستی ها و اشتباهات افرادی از سنخ "سخی" را ببینیم مگر بستر پیدایش و رشد آن اشتباهات را نبینیم و این نکته را تمیز ندهیم که آیا اشتباهات و خطا های مدهشی که اتفاق افتاده پایه معرفتی داشته و یا پایه طبقاتی.

از بین تمام وظایفی که در بالا به صورت مختصر از آنها یادآوری به عمل آمد هرگاه تنها و تنها مقام "مسؤولت نظامی" سازمان را در نظر گیریم، نه تنها زنده یاد "سخی" برای به دوش افکندن چنان ردائی سخت ضعیف و لاغر معلوم می شود، بلکه به جرأت گفته می توانم:

در تمام جنبش چپ افغانستان اعم از زنده و یا به خاک کشیده شده، من کسی را به جز زنده یاد "کلکانی" به چنان قد و قامتی نمی بینم که می توانست و یا بتواند بار چنان مسؤولیت عظیمی را بردوش بردارد، او هم فقط در صورتی می توانست چنان وظیفه ای را به درستی انجام دهد که در کنار برخورداری از کمیته مرکزی حد اقل به تعداد ۳۰ تا ۴۰ عضو که هیچ یک از آنها کمتر از خودش نباشد، و جم غفیری از کادر ها و فعالین آگاه و از جان گذشته به دور آن مرکزیت حلقه زده باشند، وجود داشته باشد. تصویری که تجربه ای تاریخی نشان داد ما فاقد آن بودیم.

در اینجا نمی خواهم به هیچ یک از پیشکسوتان جنبش کمونیستی کشور بی احترامی نمایم، مگر یک نکته را ناگزیرم بیان دارم، وقتی همان رهبران در شرایط بالنسبه آرام ظاهر شاهی نتوانستند و قادر نشدند تا توسن جنبش "شعله جاوید" را تحت کنترل خود در آورده مسیر ترقی و رشد آن را مهیا سازند، به یقین کامل این توانائی را نیز نداشتند تا در شرایطی که روس اشغالگر و نوکران زرین قلاده اش به وجود آورده و از در و دیوار افغانستان خون باریده و بوی باروت فضاء را مشبوع و مسموم نموده بود، بتوانند بر جنبش مسلحانه خود به خودی پیشی گرفته در زیر آتش متقاطع دشمنان رنگارنگ مردم در بند و کشور منقاد ما، چنان مسؤولیتی را موفقانه به انجام برسانند. با حرکت از همین شناخت است تا به خود حق بدهم بنویسم:

نه تنها آن زمان زنده یاد "سخی" مفهوم و ابعاد وظایفش را نمی دانست بلکه مطمئن نیستم حتا در آستانه مرگ نیز به اهمیت و ابعاد آن پی برده باشد.

بر همین مبناست که شرایط از "سخی" جوان، به یک عوض یک انقلابی تمام عیار، یک انسان چالباز، عملگرا، پراگماتیست و کلوخ بگذار از آب بگذری ساخته بود که در تمام موارد ساده ترین و آسان ترین راه حل ذهنش را به خود مشغول داشته همان را انتخاب می نمود، او هیچ گاهی نه فهم آن را داشت، نه وقت آن را و نه هم ضرورت آن را احساس می نمود تا ذهنش را به دنبال درست ترین و انقلابی ترین راه حل مصروف بسازد، در نتیجه به عوض اتخاذ یک سیاست انقلابی، اصولی و متناسب با ضرورت زمان، به چالبازی، ریشخندی و تمسخر دیگران پناه برده فقط می کوشید حریف را از میدان خارج نماید، تا چهره اش را حفظ نموده بین افرادی که در فهم از وی هم پائینتر بودند، اعتبار و اتوریته اش را حفظ نماید.

پایه های معرفتی اشتباه که در همان مقطع به وجودش در وی صد در صد اطمینان دارم، باعث می شد تا به قضایا با یک منطق ایدئالیستی نظر افکنده، از همه کس انتظار داشته باشد تا "نیت" وی را در انجام کار ها در نظر گرفته جانبازی ها و خطر کردن هایش را نادیده نگیرند.

وقتی زنده یاد رهبر می نویسد «... آنها حاضر نیستند حتا با مرگ خود هم از انحراف خود ببرند...»، این حکم نتیجه ده ها جلسه افتاعی با وی و همقطارانش می باشد. چه وقتی این قلم و یا رفیق دیگری نه یک بار بلکه بار بار برایش توضیح داده باشیم که "مارکسیست ها به نیت افراد کاری ندارند بلکه نتیجه عمل آنها را ملاک قضاوت قرار می دهند"، مگر وی قادر به پذیرش چنان امری نبوده باشد، نباید چنان پنداشت که به غیر از پایه معرفتی عامل دیگری در چنان لجاحتی وجود داشته است.

چه اگر او اعتقاد و عشق به آزادی کشور و نجات مردم آن نمی داشت و می خواست صرف خود و خانواده اش را از مصایب نجات دهد، نه تنها همان زمان چه قبل از برآمدن به کوه صافی و چه هم بعد از آن، بلکه در سالهای بعد همیشه این امکان را داشت تا چون عناصر حقیری از قماش صادق و یا حسین راهی غرب شده از آنجا بر آدم و عالم تهمت بسته، وقتی کار خودشان به جایی نرسید از دگروالهای انقیاد طلب و تسلیمی که بوی گند روابط زندان

آنها بعد از سپری شدن حدود سه دهه از دامن "توانا" ها و نوشته های رفقای شان- داکتر احمد علی- فضاء را مسموم می سازد، "جوره جوره" به میدان بیاورد.

در همین جا بی مناسبت نخواهد بود بیفزایم، این که "جوره های حسین خاین" یکی به دنبال دیگر پا پیش می نهند، به نحوی باعث مسرتم می گردد چه از یک جانب شکست و به آخر خطر رسیدن قدامه و بدنه لشکر "حسین" خاین و استفراغ وی "صادق" پست و دنی را می رساند که از قوه الظهر خویش استفاده می نمایند و از جانب دیگر امکان آن را مساعد می سازند تا ضمن بررسی تسلیم طلبی، سری هم به زندان زده دگروال صاحب "جوره" را نیز با اعوان و انصارش و امضای تسلیم نامه خاینانه شان به همه بشناسانم.

حال که اندکی با زنده یاد "سخی" آشنائی به عمل آمد، جا دارد بحث مان را ادامه داده، بر گردیم به این که منظور زنده یاد "رهبر" از "کام نهنگ" چه بوده و عکس العمل "ساما" علیه آن کدام ابعادی را شامل می شد.

ادامه دارد.